به مناسبت سالگرد عملیات کربلای ۵ و با یاد شهید احمد کاظمی

شهیدی که پس از ۱۹ سال به کربلای ۵ پیوست

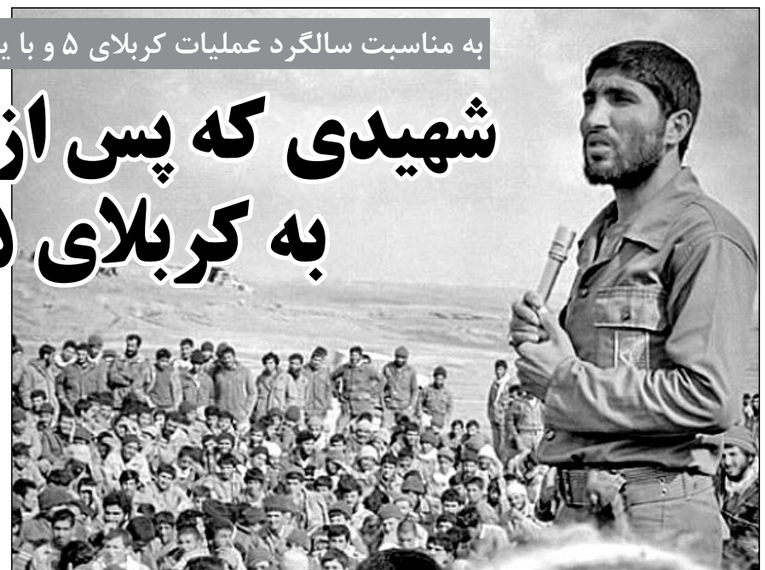

مجتبی برزگر

*** یادم می‌آید جلسه‌ای در یگان ویژه صابرین بود که با حاج‌احمد از پله‌ها بالا می‌رفتیم. یک عکس شهید باکری را در آنجا نصب کرده بودند. به عکس این شهید بزرگوار خیره شدند و یک فاتحه‌ای خواندند. جمله‌ای را خطاب به شهید باکری گفتند که باعث بغض من شد؛ «مردانگی کن ما را هم ببر پیش خودت، یک وقت اگر نبری نامردیه».**

روزهای سرد دی هر سال یاد کربلای ۵ و آن عملیات غرورآفرین می‌افتیم. آنجایی که حاج احمد کاظمی و حاج حسین خرازی فاتحان آن بودند. ۲۸ سال پیش، یک موشک همه همرزمانش را با خودش به بهشت برد. اما ۱۹ سال بعد پس از این همه سال حسرت و بغض، به جمع دوستانش پیوست. حسین دهشیری (مسئول دفتر شهید کاظمی) تعریف می‌کند که چندی قبل از شهادت خوابی می‌بیند و پس از آن دلهره و اضطراب او از تداعی شدن این رویای صادقانه دو چندان می‌شود. خوابی که دیده بود چرخ هواپیمای فالکون باز نمی‌شده و انتهای فرودگاه با برخورد به یک خاکریز به زمین می‌خورد و حاج‌احمد به شهادت می‌رسد. رفیق نیمه‌راهی که از حسرت آن روزی می‌گوید که نتوانست در کنار شهید کاظمی باشد و آسمانی شود.همچنین وقتی به سراغ فرزند ارشد حاج احمد رفتیم خودش را مولود کربلای ۵ دانست؛ چرا که در بحبوحه عملیات کربلای ۵ بود که از طریق بی‌سیم خبر تولد او را با رمز ابامحمد به حاجی دادند. اول قرار بود نام او را میثم بگذارند اما پس از چهارماه که حاج احمد از جبهه برمی‌گردد نامش را محمدمهدی می‌گذارند. محمدمهدی کاظمی تاریخ تولدش را به دلیل کثرت حضور پدر در جنگ با نام عملیات کربلای ۵ به خاطر سپرده است؛ بگذریم که محمدمهدی از التماس‌های پدرش برای رسیدن به آرزوی دیرینه و پیوستن به صف دوستان شهیدش خرازی و باکری به مادرش برای ما گفت. دلتنگی‌هایی که مسئول دفترش با یک بغضی آن را بیان کرد؛ روزگاری که حاج‌احمد برای دیدن رفیق شفیقش حاج حسین خرازی و فقدان شهید باکری، ناخودآگاه در پشت تریبون‌ها با اشک و آه، آرزوی شهادت می‌کرد. برآیند صحبت‌های این سه عزیز که با او زندگی کرده بودند این بود که حقیقتاً احمد کاظمی فرمانده دلاور نیروی زمینی سپاه، شهید زنده‌ای بود که در سِیر دوران زندگی، قله‌های مرتفع سعادت و تعالی را فتح کرد تا به آرزوی دیرینه‌اش برسد. به بهانه سالروز عملیات کربلای ۵، روایتی از سرگذشت زندگی شهید حاج احمد کاظمی فرمانده دلاور نیروی هوایی و زمینی سپاه را برگزیدیم و به سراغ سردار ابوالقاسم بابائیان، سرهنگ‌پاسدار حسین دهشیری و محمد مهدی کاظمی رفتیم و با آن‌ها پیرامون این شخصیت بزرگ به گفت وگو نشستیم.

اولین آشنایی با شهید کاظمی

سردار ابوالقاسم بابائیان، معاون بازرسی نیروی زمینی سپاه ،خاطرات خود از شهید احمد کاظمی را این گونه آغاز کرد: اولین باری که حاج احمد را دیدم نه ایشان مسئولیتی داشتند و نه ما! با هم همشهری بودیم و هر دو مشغول تحصیل؛ ایشان به جبهه حق علیه باطل رفتند و در آنجا مسئولیت گرفتند. ابتدا با فرماندهی گردان و تیپ و سپس به عنوان فرمانده لشکر۸ نجف اشرف منصوب شدند. پس از آن مسئولیت‌های مختلف و در پایان هم فرماندهی نیروی زمینی را عهده‌دار شدند و به درجه شهادت نائل آمدند.

توفیق دوباره در نیروی زمینی سپاه

وی افزود: حاج احمد را از همان دوران تحصیلات می‌شناختم. چراکه باب این آشنایی در شهر نجف‌آبادباز شد و به همکاری در بازرسی نیروی هوایی سپاه منتهی شد. خوشبختانه دوباره این سعادت شامل حالم شد تا در نیروی زمینی سپاه هم در کنار ایشان باشم و مسئولیت بازرسی را در این مجموعه هم عهده‌دار شوم.حاج احمد زمانی که در نیروی هوایی فرماندهی می‌کردند همواره حسرت می‌خوردند که چرا از قافله دوستان شهیدشان جا مانده‌اند! موفقیت‌های پی در پی شهید کاظمی موجبات واگذاری مسئولیت جدید توسط مقام معظم رهبری‌به فرماندهی نیروی زمینی را فراهم آورد. حقیقتاً لحن صحبت، روش و شیوه کار ایشان در نیروی زمینی تغییر کرد. به عبارت بهتر، حاج احمد در نیروی زمینی آسمانی‌تر شد. بیان ایشان بیشتر رنگ و لعاب شهادت، معنویت و عرفان به خودش گرفت. این توفیق را داشتم که در کنار حاج احمد به همه رده‌های نیروی زمینی سرکشی کردیم و در طول فرماندهی ۱۴۰ روزه در نیروی زمینی بنده در خدمتشان بودم. به جز این سفر آخر که منجر به شهادت این بزرگوار شد و واقعاً من رفیق نیمه راه بودم!

ماجرای ترس از پرواز و گفتار تأمل‌برانگیز حاج‌احمد

سردار بابایان خاطره‌ای از شهید کاظمی را یادآور شد و گفت:یادم هست یک هفته قبل از شهادتشان با همدیگر به مازندران رفتیم تا فرمانده جدید لشکر ۲۵ کربلا منصوب شود. در راه به ارتفاعات خرچنگ همان جایی که هواپیمای شهید دادمان سقوط کرد، برخورد کردیم. ایشان از بالا به این ارتفاعات نگاه می‌کردند؛ من به حاج احمد گفتم: «خیلی لذت بخش است که اینجا به شهادت برسیم». اشاره‌ای کردند که هنوز دیر نشده و این احتمال را بدهید. سه روز بعد برای انتقال لشکر ۱۶ قدس گیلان سفر دیگری به گیلان داشتیم؛ در فرودگاه مهرآباد یک التهابی به من دست داد و از سوار شدن منصرف شدم. آن روز یادم هست دور هواپیما قدم می‌زدم و شهید کاظمی به من گفتند: چرا نمی‌روی در داخل هواپیما بنشینی؟ نمی‌دانم چرا همه وجودم را ترس فراگرفته بود! ایشان به من گفتند بیایید سوار شوید، این پرواز هم مثل پروازهای دیگر است! همیشه عادت داشتم در داخل هواپیما پنجره مقابلم را نمی‌بستم و آسمان را به نظاره می‌نشستم. آن روز من از ترسم پنجره‌ها را بستم. حاج احمد به من گفتند: چرا پنجره‌ها را می‌بندی! گفتم حس می‌کنم هواپیما می‌خواهد بیفتد! لبخندی زدند و گفتند اشکالی ندارد، شهید می‌شویم. همین هم گیرت نمی‌آید... شب موقع برگشتن در فرودگاه مهرآباد به من گفتند: «دیدی شهید نشدی» ؛ بعد از پرواز گیلان، پرواز ارومیه پیش آمد که من نرفتم و این عزیزان رفتند و به شهادت رسیدند.

وی ادامه داد: صبح همان روزی که هواپیما سقوط کرد در راه نیروی زمینی یک حس غریبی داشتم. همان احساسی که روزهای قبل هم ضربان قلبم را بعضاً به شماره می‌انداخت. با آجودان سردار کاظمی تماس گرفتم تا او از برج مراقبت پایگاه غرب، پی گیر پرواز باشد. نتیجه موفقیت در انجام پرواز را به من دادند و تا حدود زیادی خیالم راحت شد.. یادم می‌آید آن روز در ساختمان حوزه نمایندگی نیروی زمینی همایشی داشتیم و از من دعوت شده بود تا سخنرانی کنم. در جریان صحبت برای حاضرین، به یک باره سردار فروتن معاون هماهنگ‌کننده نیروی زمینی سپاه را دیدم که مضطرب وارد سالن همایش شد؛ از آن دور اشاره کردم افتاد....! به من اشاره کرد بیا، کار واجبی دارم! از پشت تریبون به سرعت با حاضرین خداحافظی کردم و از سردار فروتن پرسیدم که چی شد؟ به من گفت که هواپیمای سردار کاظمی سقوط کرد و همه به شهادت رسیدند. واقعاً آماده این اتفاق بودم، چون این حس چند روزی با من همراه شده بود که این هواپیما برگشتی ندارد. راستش روز قبل هم با حاج احمد خیلی صحبت کردم تا ایشان را از این پرواز منصرف کنم. اما نشد...

مأموریت سخت رساندن خبر شهادت

بابایان گفت: پس از شنیدن خبر شهادت به دفتر فرماندهی رفتم، دیدم سردار شوشتری و دیگر فرماندهان جمع شده‌اند و گریه می‌کنند. من گفتم چرا نشسته‌اید؟ سریع دسته دسته شوید و به خانواده‌هایشان خبر بدهید. با توجه به تجربه‌ای که در نیروی هوایی سپاه داشتم، گفتم هر موقع یک هواپیما از رادار خارج شود، سریع خبر آن در زیرنویس تلویزیون قرار می‌گیرد و عمدتاً خانواده‌ها مطلع می‌شوند. با این اوصاف، تقسیم شدند تا هرکس به خانواده‌ای خبر بدهد. سردار ربانی مأمور دادن این خبر بسیار دشوار به خانواده شهید کاظمی شد.من با سردار شوشتری به خدمت فرمانده سپاه رفتیم که کسب تکلیف کنیم. ایشان به سردار شوشتری دستور دادند به ارومیه بروند و کار تشییع و دیگر برنامه‌های مربوطه را دنبال کنند و به من هم گفتند کارهای نیرو را دنبال کنید تا به یک جایی برسیم.

در صابرین به شهید باکری خیره شد و حسرت خورد!

او اظهار داشت: یادم می‌آید جلسه‌ای در یگان ویژه صابرین بود که با حاج احمد از پله‌ها بالا می‌رفتیم. یک عکس شهید باکری را در آنجا نصب کرده بودند. به عکس این شهید بزرگوار خیره شدند و یک فاتحه‌ای خواندند. جمله‌ای را خطاب به شهید باکری گفتند که باعث بغض من شد؛ «مردانگی کن ما را هم ببر پیش خودت، یک وقت اگر نبری نامردیه».

بیت‌المال خط قرمز حاج احمد!

معاون بازرسی نیروی زمینی سپاه گفت:یک روز فرزند شهید کاظمی به نیروی هوایی آمد، موقع ناهار بود به هر نفر یک بشقاب غذا دادند و بر سر یک میز قرار گرفتیم. سردار کاظمی یک غذا برداشت چند قاشق خودش خورد و مابقی را به فرزندش داد.من عرض کردم چرا یک غذا؟ گفتند سهم من همین یک غذاست و بگذارید با هم می‌خوریم. یک خاطره دیگر یادم می‌آید؛ معمولاً هر روز به چند استان برای بازدید می‌رفتیم. در هر پروازی میهمانداران یک بسته تغذیه به مسافرین می‌دادند. ایشان این بسته‌ها را کنار می‌گذاشتند و برخی از دوستان هم می‌بردند منزل! ایشان اصلاً دست نمی‌زدند و می‌گفتند حق من فقط یک بسته از این بسته‌هاست و مابقی بیت‌المال است.

امن‌ترین شمال غرب و راز موفقیت شهید کاظمی

سردار بابایی در پایان بیان کرد: در درگیری‌های شمال غرب کشور واقعاً تسلط خوبی روی گروه‌ها، احزاب و نفرات داشتند. براساس آن اشراف توانستند امنیت را به صورت پایدار و مردمی برقرار کنند. حتی در دوران فرماندهی نیروی هوایی نیز مسائل مربوط به شمال غرب را به عنوان یک دغدغه مهم پیگیری می‌کردند تا زمانی‌که به نیروی زمینی آمدند و به عنوان فرمانده معرفی شدند و دیگر همه‌چیز شمال غرب شد. زمانی که نمی‌توانستند به آن مناطق سفر کنند از فرماندهان آن یگان‌ها دعوت به عمل می‌آوردند تا به تهران بیایند. تدابیر بسیار خوبی داشتند و بیشتر بر ایجاد امنیت پایدار توسط خود مردم آن منطقه تأکید داشتند، نه امنیتی که به واسطه سلاح نظامی بخواهد برقرار شود.

روزهای تکرار نشدنی کار در کنار شهید کاظمی

حسین دهشیری از اولین دیدار خودش گفت که در اوایل سال ۷۹ انجام شد. در جریان لغو شدن پروازی که برای توضیح، خدمت سردار حاج احمد کاظمی می‌رسد و حدوداً سه ماه بعد به عنوان مسئول دفتر ایشان انتخاب می شود و تا زمان شهادت در کنار او می‌ماند. دهشیری پس از شهادت سردار کاظمی دچار مشکلات روحی می‌شود و از نیروی زمینی به بنیاد شهید می‌رود و این روزها دوباره به نیروی زمینی بازگشته و ما او را دیدیم و خواستیم با او دوباره از روزهای زیبای همراهی‌اش با شهید کاظمی که به تعبیر خودش تکرارنشدنی است صحبت کنیم. از او سوال کردیم«آیا آن طور که باید و شاید شخصیت شهید کاظمی در جامعه به عنوان یک الگوی موفق مطرح شده است؟» و او این چنین پاسخ داد: به نظر من خیر! شهدا خودشان بهترین معرف خودشان هستند. صحبت‌های شهید کاظمی اگر در رسانه‌ها منعکس و منتشر شود تأثیرات بسزایی خواهد داشت. خصوصاً آن گفتارهایی را که پیرامون جوانان، بحث‌های اجتماعی و خانوادگی داشته‌اند. بسیاری از شهداء را دیده‌ایم، اما حاج احمد شخصیتی داشت که همواره احساس می‌کردیم با یک شهید زندگی می‌کنیم. واقعاً این جمله‌ای که ایشان به فرماندهان توصیه می‌کنند که هرکسی پیش شما می‌آید حس می‌کند پیش یک شهید آمده است، در خود حاج احمد، ملموس بود. یادم می‌آید شهید تهرانی مقدم در نیروی هوایی سپاه بر سینه حاج احمد می‌کوبید و می‌گفت تو را به خاطر اینکه فرمانده نیروی هوایی هستید دوست ندارم، چون شهید زنده هستید

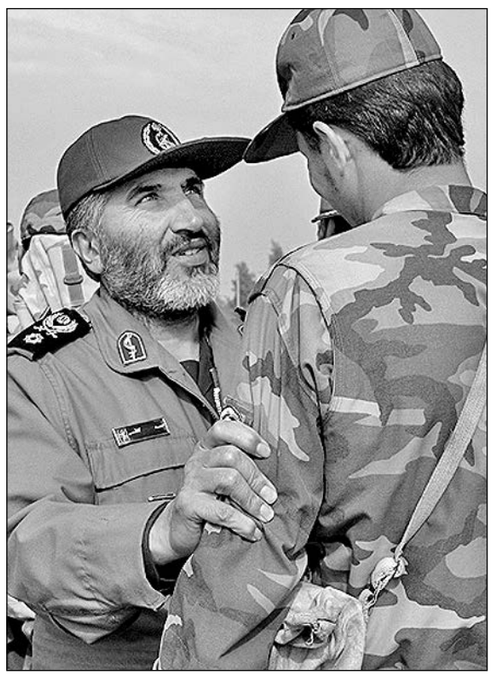

به شما علاقه دارم.

وی در پاسخ به این پرسش که «ماجرای صحبت معروف شهید کاظمی در زمان انتقال از نیروی هوافضا به نیروی زمینی سپاه را شاید بسیاری باور نکردند؛ آیا این صحبت عقبه‌ای داشت؟ شما چیزی دیده بودید؟» پاسخ داد:شهریور سال ۸۰ که حاج احمد به مکه مشرف شدند همزمان با اتفاقات ۱۱ سپتامبر بود. این خبر را زمانی به ایشان دادم که اعمال مناسک حج را بجا می‌آوردند. وقتی از حج برگشتند یک تغییر حالتی را در رفتار ایشان شاهد بودیم. به گونه‌ای که سال ۸۱ سه ماه رجب، شعبان و رمضان را روزه گرفتند و اعلام کردند هر پنج‌شنبه ماه مبارک رمضان کارکنان در هر قشر و سطحی می‌توانند مشکلات و کمبودهایشان را با حضور در دفتر ایشان مطرح کنند. وقتی آمدیم به نیروی زمینی سپاه این تغییرات خیلی‌محسوس شده بود ما فکر می‌کردیم حاج احمد به سمتی می‌رود تا به مسئولیت‌های بیشتر برسد اما نمی‌فهمیدیم ایشان به شهادت نزدیک می‌شوند. در شرایطی که هیچ درگیری و جنگی نبود، حاج‌احمد در این فضای آرام و دنیایی موجود با شهامت در پشت تریبون آن مطالب معروف را می‌گویند که من دوست داشتم در نیروی هوایی شهید می‌شدم ولی دوران شهادت ما در نیروی زمینی سپاه فرا می‌رسد. روی این جمله خیلی فکر کردم؛ واقعاً چه کسی جرأت می‌کند! من مطمئن هستم خدا مقرر کرده بود این افراد باشند؛ اگر به هر نحوی این ۱۱ نفر گردهم جمع نمی‌شدند این اتفاق نمی‌افتاد و اینکه چطور در لحظه آخر رفتن برخی کنسل می‌شود! این‌ها همه اتفاقاتی است که جز مشیت الهی منطق دیگری ندارد.

دهشیری درباره حساسیت سردار کاظمی نسبت به بیت المال گفت:هر حادثه یا اتفاقی می‌افتاد مسئولیت این اتفاق را متوجه فرمانده می‌دانست. همواره می‌گفت فرمانده باید به گونه‌ای مدیریت کند که جوان‌ها و سربازان از او خط مشیّ درست زندگی‌کردن و کار کردن را بیاموزند. اجازه نمی‌داد کسی از بیت‌المال به نفع شخصی بهره ببرد. یادم نمی‌رود سال ۷۹ که محمدمهدی فرزند ایشان به دفتر فرماندهی نیروی هوایی سپاه آمد یک چایی و ظرف بیسکویت را جلوی ایشان گذاشتم؛ اصلاً هرکس به عنوان میهمان و مراجعه‌کننده می‌آمد ما چنین کاری می‌کردیم. بعدازظهر که سردار آمد از بنده سوال کردند وقتی محمدمهدی آمد چه خورد؟! من گفتم چایی و بیسکویت! از جیبشان پول درآوردند و به من به دفتر گفتند یک جعبه بیسکویت بخر! همچنین یادآوری کردند اگر از این به بعد فرزندان من آمدند نباید از بیت‌المال استفاده کنند. حقیقتاً کسی که در مکتب اهل‌بیت باشد به این نکات و مسائل توجه می‌کند.

برخورد حاج احمد با کارکنان و نیروهای پاسدار و سرباز

وی افزود: اگر کسی را عزل هم می‌کرد از ما می‌خواست او را احترام کنیم. واقعاً از ظرفیت‌ها و استعدادها به شایستگی بهره می‌برد. در دوران فرماندهی ایشان هیچ‌گاه ندیدم از روی عناد تصمیم بگیرد، جز اینکه براساس صلاح سازمان و ولایت‌پذیری فرد و تقویت سیستم به نتیجه و تصمیمی می‌رسید. اجرای دستور برای پاسدار و سرباز یکسان بود. یادم نمی‌رود دیدار ایشان با سربازان آموزشگاه شهید هاشمی‌نژاد را که آن‌قدر صمیمانه با آن‌ها سخن گفت که وقتی سوار ماشین می‌شد همه سربازان دور ماشین ایشان را گرفتند تا با او دست بدهند و عشق بورزند.

راز موفقیت سرلشکر کاظمی

مدیر دفتر شهید کاظمی درباره راز موفقیت این فرمانده نیز تصریح کرد: ذوب در رهبری. واقعاً ذره‌ای از گام‌هایی که برمی‌داشت به خودش و خواسته‌هایش نمی‌اندیشید و فقط به رضایت حضرت‌آقا توجه داشت. واقعاً رهبر معظم انقلاب را دوست داشتند؛ این مهری که از ایشان بر دل حاج احمد بود را همه در عمل می‌دیدند. نظرات شجاعانه و پخته ایشان این رابطه محبت‌آمیز میان حاج احمد و حضرت آقا را بیشتر می‌کرد. همگان دیده‌اند که حضرت آقا در بالای پیکر ایشان چه نکاتی را از شهید کاظمی مطرح کردند؛ این نشانگر همان ارتباط نزدیک و سطح رضایتمندی حضرت آقاست.

خواب قبل از شهادت!

دهشیری در ادامه گفت: شهادت ایشان را چندی قبل از شهادت خواب دیده بودم؛ در این رویای صادقه دیدم که در ارومیه منتظر نشستن پرواز فالکوی سردار کاظمی هستم. اما بازنشدن چرخ فالکو باعث می‌شود در انتهای فرودگاه بر اثر اصابت به خاکریز به زمین برخورد کند و حاج احمد شهید بشود. روزی که ایشان رفتند و به دلایلی من نتوانستم ایشان را همراهی کنم همواره از طریق آجودان و همراهان و برج مراقبت همه چیز را تحت نظر داشتم. اما آن تماس تلفنی سردار نوری فرمانده قرارگاه حمزه یادم نمی‌رود که همه دنیا را بر سرم خراب کرد. در سومین تماس به من گفتند نزدیک ارومیه پرواز سقوط کرده است. داشتم می‌رفتم سمت فرودگاه که شهید شوشتری تماس گرفتند و به من گفتند برگرد تا کاری انجام دهیم. واقعاً همه چیز را تمام شده دیدم.

اگر حاج احمد کاظمی الان بود....

مسئول دفتر شهید کاظمی همچنین گفت: هرچند که حاج‌احمدهای زیادی داریم ولی اگر شهید کاظمی بود شاید معادلات جهانی با تغییرات عمده‌ای مواجه می‌شد. این را بدانید که شهدا همیشه شهید متولد می‌شوند، شهید زندگی می‌کنند و با شهادت از دنیا می‌روند. وقتی شهید می‌شوند برای ما دنیایی‌ها ثابت می‌شود.

برقراری عدالت میان کار و خانواده

محمدمهدی کاظمی، فرزند شهید احمد کاظمی هم درباره پدر خود این گونه سخن گفت: به عنوان فرزند شهید کاظمی هنوز هم بسیاری از ابعاد وجودی حاج احمد برایم ناشناخته است. می‌دانستیم که چقدر ایشان به عنوان یک فرمانده مشغله و دغدغه دارند اما به محض ورود به منزل یک روحیه دیگری داشتند. بعدها راننده ایشان به من می‌گفتند دو دقیقه قبل از رسیدن به منزل گاهی یک خبر بد و یا اتفاقی رخ می‌داد که ایشان را ناراحت و بی‌حوصله می‌کرد. از ویژگی‌های شاخص و بارز شهید کاظمی همین مدیریت و عدالتی است که می‌توانست میان کار و زندگی‌اش قائل شود. جالب بود که پدرم با این همه دغدغه کاری، امتحان مرا فراموش نمی‌کرد. هیچ‌گاه در شهید کاظمی خستگی و بی‌توجهی را نسبت به خانواده‌اش ندیده‌ایم.

ماجرای آب معدنی

وی افزود: پدر ما روی بیت المال و روی لقمه حلال بسیار حساس بود. این بحث بیت المال مرا به یاد خاطره‌ای می‌اندازد. آخرین بار در نیروی زمینی می‌خواستیم با هم به منزل برویم. خیلی تشنه‌ام بود. روی میز کنفرانس فرماندهی چند بطری آب معدنی کوچک بود،آمدم یکی از آنها را باز کنم بخورم، پدرم از من سوال کرد تشنه‌ای! گفتم خیلی زیاد. گفتند من هم خیلی تشنه‌ام، صبر کن با هم الان می‌رویم منزل و با هم آب می‌خوریم. من نمی‌دانستم پدرم تشنه است. اما طوری رفتار کرد که اگر حق هم داشته باشد ولی از خوراک و امکاناتی استفاده می‌کنم که در آن هیچ‌گونه شبهه‌ای نباشد.

حضور در عملیات کربلای ۵

او درباره حضور پدرش در عملیات کربلای ۵ نیز گفت: شهید کاظمی ۲۸ سال پیش رفت که شهید بشود ولی نشد اما بعد از ۱۹ سال حسرت و تحمل هجران دوستان و همرزمانش، در سالگرد عملیات کربلای ۵ شهید شد. شاید همان روز و ثانیه‌ای که پایش را از سنگر بیرون می‌گذارد و موشک می‌آید داخل سنگر و همه به شهادت می‌رسند و او جا می‌ماند را همیشه به صورت یک بغض پنهان تحمل کرده است. زمانی‌که شهید کاظمی بلند می‌شود و سرش به سقف سنگر می‌خورد و زخمی می‌شود. همه فکر می‌کردند حاج احمد شهید شده و حتی در نجف‌آباد به پدر و مادر و همسر او خبر شهادت حاج احمد را رساندند. اما دقیقاً همزمان با کربلای ۵ یعنی سال ۸۴ شهید می‌شود.

ابتکارات و خلاقیت‌های سردار کاظمی در فرماندهی

فرزند شهید کاظمی در پایان اظهار داشت: مدیریت بسیار مبتکرانه و خلاق حاج احمد در طول فرماندهی همواره به چشم می‌خورد. در یکسری عملیات‌ها، خاصه عملیات کربلای ۵ و فتح خرمشهر اقدامات تأثیرگذار و نقش محوری داشت. سرکوب ضدانقلاب در شمال غرب، اتفاق مدیریتی خوبی بود که در کارنامه فرماندهی شهید کاظمی به ثبت رسیده است. شاید هیچ‌وقت موضوع ساماندهی پرواز در زلزله بم را کسی فراموش نمی‌کند. حقیقتاً ورود به موقع نیروی هوایی سپاه در فاجعه بم جلوی گستردگی تلفات فاجعه بم را گرفت.

گزارشی از یادواره عملیات کربلای ۵ در مسجد پنبه‌چی

الگویی برای فرهنگسازی جهاد و شهادت

تهیه و تنظیم: حسن برزیده

۶۴ شهید از مسجد پنبه‌چی خاطره دارند اما چرا یادواره فقط به نام کربلای ۵ ثبت می‌شود؟ این سوالی است‌که شاید خیلی از اهالی محله امیریه و دوستان دیگر داشته باشند. ما پرس و جو کردیم و به این پاسخ رسیدیم که فرمانده، مسئولین عقیدتی و تدارکات پایگاه عاشورا از شهدای کربلای ۵ بودند؛ شهید حمید عباداردستانی، شهید مصطفی برزگر و شهید محمود سلیمی. مسجد پنبه‌چی از همان دی سال ۶۵ که این بسیجیان به صف شهدای کربلای ۵ پیوستند به نیت همه شهداء تحت عنوان گرامیداشت این روز بزرگ، یادواره برگزار می‌کند. اما در قدم اول جاذبه‌های امروز و استقبال‌های باشکوه مردمی را نداشته است و در حد سالگرد و بزرگداشت این مراسم برقرار بوده و از سال ۷۹ به بعد مردم محله امیریه و بسیاری از مناطق دیگر با رسیدن به اواخر دی‌ماه می‌دانند چنین یادواره‌ای با تنوع پرداخت‌های فرهنگی و هنری و معنوی بلامنازع می‌کوشد تا فرهنگ جهاد و شهادت را احیاء و تقویت کند. از این حیث جوانان بسیجی فعال و خوش‌ذوق پایگاه عاشورا هر سال تمام قوای فکری و جسمی خود را به کار می‌بندند تا بهترین و عالمانه‌ترین یادواره برگزار شود. امسال هم در مسجد پنبه‌چی شاهد گرامیداشت حماسه‌آفرینی همین مردمانی بودیم که برای اعتلای عزت و اقتدار این سرزمین از جان خود مایه گذاشتند.

در این مراسم اتفاقات جالب توجهی افتاد که یکی حضور مداح جریان‌ساز منطقه‌ای با شعرهای به روز سیاسی و تحولات جهان اسلام حاج میثم مطیعی و تجلیل از خانواده سرلشکرشهید حاج حسین همدانی بود. البته خاطره‌های جذاب حجت‌الاسلام صادقی راوی روحانی دفاع مقدس هم فضایی دلنشین را در میان خانواده‌های معظم شهداء و علاقه‌مندان به جبهه ایثار و مقاومت فراهم کرد. سیدجواد هاشمی هم بازیگر و مجری معروف یادواره‌ها و مراسم‌های مخصوص شهداء نیز خودش را به این مجلس رسانده بود تا از آن اجراهای زیبای خود ارائه دهد.

میثم‌مطیعی اشعاری همچون «هرگز نهراسیم در فتنه و تحریم؛ ما مرد نبردیم، نه سازش و تسلیم»، «هر زمان ما را شور عاشوراست؛ سوز این دل‌ها ز تربت شهداست» و در آخر هم روضه دلنشینش از حضرت رقیه(س) که کنایه‌ای به فرزندان شهدا داشت را به حاضرین تقدیم کرد. با پخش روایت تصویری از سلحشوری‌های شهید همدانی، وهب پسرش روی جایگاه آمد تا از او در این فضا تجلیل به عمل آید. وقتی از او خواسته شد که صحبتی کند؛ او با همان کلام و چهره‌ای که ما را به یاد حبیب سپاه می‌انداخت، گفت: باید از شما برپاکنندگان و شرکت‌کنندگان در یادواره‌های شهدا تقدیر کنم؛ چراکه به تعبیر مقام معظم رهبری فضیلت زنده نگه‌داشتن نام و یاد شهدا کمتر از شهادت نیست و امروز حضور شما عزیزان در این مراسم و یادواره‌هایی که برای شهدا برگزار می‌کنید همان زنده نگه داشتن یاد شهداست.

حجت‌الاسلام صادقی هم در بخش پایانی این یادواره با دیدن چهره‌های نوجوانان از حماسه‌های خاطره‌انگیز کربلای ۵ گفت که نوجوانانی حماسه آفریدند که آستین پیراهن‌های خاکی‌شان و یا شلوار رزمندگی‌شان آن‌قدر برایشان بزرگ بود که چندین لایه بالا می‌زدند تا اندازه‌شان شود. کاری کردند که شیطان بزرگ به تلاطم افتاد و تیردان دشمن خالی شد.

وی در خصوص معنای واقعی شهادت به سخن امام باقر(ع) اشاره کرد که: آیا شهادت آن‌است که در میدان نبرد ترکش بخوریم و نفسم بالا نیاید و از دنیا برویم؟! شخصی خدمت امام باقر(ع) رسید و این سوال را پرسید که شهادت چیست؟ امام(ع) در پاسخ فرمودند: شهادت تحفه خداوند است به ولایتمداران! یعنی شهادت اجر نیست بلکه هدیه خداوندی است. اگر دوست دارید عاقبتتان به شهادت ختم شود بی‌چون و چرا مطیع ولایت باشید. حجت‌الاسلام صادقی مصداق بارز این ولایتمداری را حاج حسین همدانی دانست که وقتی به خدمت مقام‌معظم رهبری می‌رسد تا برای حضور در جبهه‌های مقاومت و حفاظت از حرم حضرت زینب(س) به صف رزمندگان بپیوندد، حضرت‌آقا از ایشان می‌خواهند به نیت کشتن نیروهای داعشی به سوریه نرود و این مسلمانان فریب‌خورده را هدایت کند و ایشان هم شاگرد کلاس ولایتمداری بود و در این راه به شهادت رسید. وی در پایان از درس بزرگ کربلای ۵ گفت و سخنان خودش را این‌گونه به پایان رساند: «امروز ما باید در مقابل امتحان‌ها و آزمایش‌ها اصولی و عالمانه رفتار کنیم. شیطان بزرگ یک بار دیگر آمد و ما را امتحان کرد. آیا این دریادلان نیروی دریایی سپاه که این گروه را دستگیر کردند، اسلحه قوی‌تری داشتند، نه ولایتمداری‌شان قدرت داشت. این را بدانید که شیطان‌بزرگ هر روز دندان‌های خودش را برای دست‌یابی به اهداف شوم و باز شدن راه دست‌درازی‌هایش، تیزتر می‌کند. آنها دیگر همچون دهه ۶۰ برای ما اسلحه نخواهند کشید، چون کربلای ۵ به آنها آموخت که نبرد با شیعیان یعنی اضمحلال و شکست! چون شیعیان برای زنده ماندن به نبرد نمی‌آیند؛ دی‌ماه سال ۶۵ هم آمریکایی‌ها بر آن آمدند که باید جنگ به پایان برسد و نبرد فرهنگی و اعتقادی را آغاز کنند».

امیدواریم که این گردهمایی‌های صمیمی برای کسب آموزه‌های نهادینه‌کردن فرهنگ جهاد و شهادت سطح گسترده‌تری به خود بگیرد و مردم هم بدانند خانواده‌های معظم شهداء نسبت به این توجهات و قرار گرفتن در مسیری که به شهادت عزیزانشان منتهی شد، دغدغه دارند. واقعاً این روزها تأسف می‌خوریم که مادران و پدران شهداء را تنها بر سر مزار شهدا می‌بینیم. یادآوری رزمندگی و سلحشوری رزمندگانی که جان خودشان را گذاشتند تا انقلاب اسلامی ماندگار بماند این روزها نباید آن‌قدر در مظلومیت به سر ببرند. خانواده‌های امروز هم در تربیت فرزندان پیرو راه شهداء بکوشند؛ همچون مادران و پدرانی که فرزندانشان را طوری تربیت‌کرده‌اند که در راستای دفاع از حریم ولایت و دفاع از حرم حضرت زینب(س) و کربلای معلی به جمع مدافعان حرم پیوستند و نگذاشتند شیطان بزرگ به کلید واژه ما توانستیم ولایت را از شیعیان بگیریم، دست یابد و همواره آنها را نسبت به تنها گذاشتن ولایت مأیوس نماییم.

یک شهید، یک خاطره

امانت

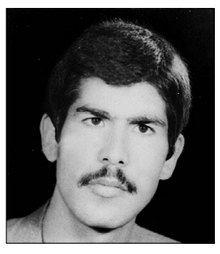

مریم عرفانیان

هنگام خداحافظی ساعتش را به مادرم داد و داخل حیاط رفت، پس از چند لحظه برگشت و ساعت را از او گرفت، گفت:

- «وقتی ساعت رو از شما پس گرفتم ناراحت شدید؟»

مادرم گفت:

- «نه! ناراحت نشدم، ساعت متعلق به خودت است.»

رمضان‌علی خندید و گفت:

- «من هم به صورت امانت فرزند شما هستم، پس هنگام رفتنم ناراحت نباشید و اگه شهید شدم گریه نکنید.»

***

مادرم صبور است و همیشه می‌گوید:

- «پسرم، امانتی بود که به صاحبش برگرداندم.»

■ *خاطره‌ای از شهید رمضان‌علی لعل جوهری*

■ *راوی: محمد لعل جوهری، برادر شهید*

مقاومت به روایت ولایت

دیپلماسی مقاومت و اقتدار

تهیه و تنظیم: کامران پورعباس

وزیر امور خارجه، سفیران و مسئولان نمایندگی‌های ایران در خارج از کشور در آبان ۱۳۹۴ با امام خامنه‌ای دیدار کردند.

رهبر انقلاب در این دیدار مطالب بسیار مهمی را فرمودند که می‌توان از آن با عنوان دیپلماسی مقاومت و اقتدار تعبیر نمود چرا که عمل به آنچه معظم‌له در این دیدار فرمودند رمز موفقیت در عرصه مقاومت در برابر دشمنان و مستکبران و پشتوانه اقتدار جمهوری اسلامی ایران است.

اصرار و تأکید بر پایبندی به اسلام و انقلاب اسلامی و قانون اساسی، روح و مضمون اصلی رهنمودهای رهبری در این دیدار را تشکیل می‌دهد.

نشریه خط حزب‌الله این دیدار را چنین روایت می‌کند: « ... رهبر انقلاب اما در بخش اصلی سخنان خود تأکید می‌کنند که امروز می‌خواهند یک مقدمه درباره سیاست خارجی نظام اسلامی بگویند و بعد اصول سیاست خارجی کشور را یک‌بار دیگر بر مبنای قانون اساسی تشریح کنند و در قسمت بعدی برخی الزامات ناشی از این اصول را برشمرند. شاید عصاره بخش مقدمه را بتوان در این جملات خلاصه کرد: «سیاست خارجی، متخذ از اسلام و منبعث از اهداف و آرمان‌های انقلاب است و مسئولان وزارت خارجه و سفرا و کارداران در حقیقت نمایندگان، سربازان و خدمتگزاران این اصول و آرمان‌ها هستند. سیاست خارجی با رفت‌وآمد دولت‌ها با سلایق سیاسی گوناگون، تغییر نمی‌کند؛ دولت‌ها فقط در تاکتیک‌ها و ابتکارات اجرایی راهبردهای سیاست خارجی تأثیرگذار و دخیلند.»

آقا برای تبیین این موضوع به مصاحبه چند سال پیش یکی از سفرای کشورمان در منطقه و عدم توانایی پاسخگویی وی در مقابل انتقاد یک رسانه از عملکرد شورای نگهبان اشاره و ضمن تقبیح این موضوع می‌گویند: «یک دیپلمات کارکشته در پاسخ به چنین سؤال‌هایی می‌گوید مسائل داخلی کشور ما به شما ربطی ندارد.»

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای پس از بسط و تشریح این حقیقت، مقدمه را به پایان می‌برند و به سراغ اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌روند. ابتدا تبلیغات دشمن درباره تغییر و تحول در اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را محکم تکذیب می‌کنند و این تفکر را خوش‌خیالانه عنوان می‌کنند: «این تحلیل خوش‌خیالانه غربی‌ها، در حقیقت ناشی از فشار این واقعیت است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی، لااقل در سطح منطقه همچون سدّی مستحکم و صخره‌ای استوار، م